

## به یاد دکتر محمود افشار

پروفسور فضل‌الله رضا

به ایران زمین رحمت آور که هست  
ز تو زنده چون شیرخوار از لبن<sup>(۱)</sup>

### پیشگفتار

انقلاب دانش و فن‌آوری چهارصد سال پیش در غرب پدیدار شد و بنیان گرفت. بر اثر آن به تدریج بهره‌دهی کار با ماشین بر کار دستی فزونی یافت. کشورهای غربی در سایه نفوذ سیاسی و نظامی به کمک صنایع ماشینی بازارهای اقتصادی مهم را به دست آوردند.

تا سیمصد سال، یعنی تا پایان سده نوزدهم میلادی، دولت‌های ناتوان کشور ما، ناآگاه از پیشرفت‌های دانش و فن‌آوری و فرهنگی و اقتصادی غرب، ایران را مانند جزیره جهل و رکود، از دنیای صنعتی برکنار نگهداشتند.

در دوران رکود سیمصد ساله کشور ما، قلبی از عالمان روشن‌بین و اهل فرهنگ کوشیدند که لااقل چراغ نیم‌مرده‌ای از فرهنگ والای کهن و مدارج معنوی ایران را همچنان روشن نگهدارند. در آن سه سده، به همت بعضی از متفکران و فیلسوفان و روحانیون و نویسندگان و شاعران، مانند شیخ بهایی،

ملاصدرا، هاتف اصفهانی، حاج ملاهادی سبزواری، امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، مشعل فرهنگ ملی ایران به کلی خاموش نشد و نیم فروزان سوسویی می‌کرد.

شور نشور است در جهان و تو در خواب

گیرم خواب تو مرگ، تا کی و تا چند

(ادیب‌الممالک فراهانی)

صد و چند سال پیش، همزمان با آغاز نهضت مشروطه‌خواهی، ایران صدای زنگ‌های بیدارباش جهانی را شنید و آهسته آهسته بیدار شد و به راه افتاد. خوشبختانه کوشش و همت بلند فرهنگیان توانست چراغ نیم‌سوز فرهنگ ملی را روشن نگهدارد، و از پیشرفت‌های دنیای جدید اندک مایه‌ای برای فروزش آن مشعل برگیرد.

در این صد و چند سال آگاهی از پیشرفت‌های علم و فن‌آوری غرب موجب شد که ایران بتواند برخلاف سده‌های پیش به عرصه بین‌المللی پای بگذارد و به حساب آید. پس از یک صد سال تلاش امروز ایران به جایی رسیده که میلیون‌ها زن و مرد تحصیل کرده دارد که تا اندازه‌ای دنیای جدید را می‌شناسند و از اوضاع سیاسی جهان آگاهی دارد.

به نظر من توفیق نسبتاً سریع ایران در این صد سال در مرحله اول مرهون خدمت قلبی از نامداران دوران رکود سیصد ساله گذشته است که چراغ کم‌نور معرفت و هنر ملی را لااقل نیم‌سوز روشن نگاه داشتند.

دو عامل مهم از پیشرفت سریع‌تر ایران در صد سال گذشته می‌کاست. یکی زمان لازم برای جبران رکود سیصد ساله و دیگری ترمیم کاستی‌های تقلید صوری، از نقش‌های بازار و افزایش اعتماد ما نسبت به غنای فرهنگی و هویت

ملی و خلاقیت خودمان. باری در آغاز مشروطیت، به کوشش معدودی از روشن‌بینان و خدمت‌گزاران فرهنگ، معارف ما با دانش غرب پیوند یافت و تغییر جهت از آن زمان آغاز شد.

اگر برای نمونه بخواهیم لااقل از چند تن نام برده شود، در کنار بعضی روحانیون مشهور، کسانی مانند طالب‌اف، یحیی دولت‌آبادی، آخوندزاده، تقی‌زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر، داور، دکتر محمد مصدق، احمد قوام، علی‌اکبر دهخدا، محمدعلی جمال‌زاده و محمود افشار، به ذهن می‌آیند. این گروه (نسل اول اروپا دیده) توشه‌ای از فرهنگ ایران را با خود به همراه داشتند و تحصیل تمدن غرب ایشان را از ارزش سوابق فرهنگی ما به کلی غافل نمی‌کرد. اینها هنوز آثار شیخ بهایی و هاتف و حاج ملاهادی سبزواری و قائم مقام فراهانی و رهبری بعضی مردم بلندهمت خودمان را به یاد داشتند.

یک دهه پس از این گروه، با خدمت‌گزاران فرهنگ نسل دوم روبه‌رو می‌شویم که در دهه اول سده چهاردهم شمسی برای تحصیل به اروپا رفتند و پس از تحصیل به ایران بازگشتند، افرادی به اصطلاح متخصص، مانند پزشک و مهندس و کارگزار. نامهایی چون مهندس مهدی بازرگان، دکتر عیسی صدیق، دکتر محمود حسابی، دکتر عبدالله شیبانی، مهندس احمد رضوی، دکتر محمد قریب، مهندس غلامعلی فریور، دکتر محسن هشترودی، دکتر غلامحسین صدیقی، پروفیسور تقی فاطمی، مهندس عبدالله ریاضی به ذهن می‌آیند.

در نسل‌های بعد، شمار تحصیل کرده‌های غرب فراوان‌تر بود. یک نوع گسترش روش‌های غربی مد روز شد. واردات ماشینی غربی، اجناس وطنی را نزار و بی‌مقدار کرد. تقلید به جا یا نابه‌جای غرب در ذهن‌ها جای گرفت.

توشه فرهنگ ایرانی که نسل‌های بعد، هنگام سفر تحصیلی با خود به غرب می‌بردند، رفته‌رفته کوچک‌تر می‌شد، و جامه‌دان غربی که هنگام بازگشت از غرب با خود همراه می‌آوردند بزرگ‌تر و پرخریدارتر. غالب اجناس متنوعی که سوغات غرب بود، با صورتی زیباتر از معنی جلوه می‌کرد. بخشی از واردات مانند آب و برق و راه آهن و بهداشت ضروری بود اما بخش دیگر اثرشان بیشتر جنبه بازاری و رفاه روز داشت، نه بنیادی و همراه با خلاقیت و نشان از هویت ملی. اجناس وارداتی، به جا یا بی‌جا، به اندازه یا به گزاف، تفوق غرب و ناتوانی ما را در ذهن مردم شرق القا می‌کرد.

فراتر از اجناس وارداتی، به تدریج میلیون‌ها تحصیل‌کرده ایرانی رنگ تقلید آموزش غربی پذیرفتند که برای هماهنگی با دنیای جدید بی‌حاصل نبود، به‌ویژه آنجا که خلاقیت روش‌ها و ساخته‌های وطنی را رفته‌رفته بهبود می‌بخشید. هر چند در آغاز کارها، گاه از تقلید گریز نیست ولی تقلید روزانه مدها نوعی بردگی و عبودیت داوطلبانه است. به خلاف «کهن جامه خویش پیراستن» که آزادگی و سروری می‌پرورد.

به زعم این بنده، اکنون ایران در سایه پیشرفت‌های دانش و فن‌آوری جهانی از موهبت بزرگی برخوردار شده است که می‌تواند در سده دوم پس از دوران مشروطیت خود را به رده‌های کشورهای پیشرفته برساند و حتی در معنی از سقف مادی و ماشینی و حرص جهان‌خواری فراتر بپرد.

بشتاب چار پره که بگرفته ره نه‌ای

سدّ ره تو جز که قصور همم کجاست

گر پای رفتنت نکند دست یارئی

باری به سر شتافتنت چون قلم کجاست<sup>(۲)</sup>

عرایض خود را درباره چگونگی امکان پیشروی و پرواز ایرانیان در صد سال دوم پس از مشروطیت به زمان دیگری باز می‌گذارم که سخن به درازای بیشتر نکشد.

### آینده‌نگری از یزد

دکتر محمود افشار پایه‌گذار مجله پُربار و پیشاهنگ «آینده» (۱۳۰۴ هـ. ش.)، از فرهنگیان نام‌آور نسل اول بعد از مشروطیت است که در نسل بعد از خود نیز اثر فرهنگی ژرف گذاشت. «آینده» چهار دوره به تواتر (تا سال ۱۳۳۸) انتشار یافت.

کوشش و کارآئی و خدمات این فرهنگی نامدار چند بُعد پُربار دارد، مانند نویسندگی، شاعری، امور قضایی، و سیاسی و ملی و نکوکاری. شرح خدمات و حتی اشاره کوتاه به ابعاد سیاسی، قضایی، اداری و ملی دکتر افشار در این وجیزه نمی‌گنجد، وی خوشبختانه در کتابها و مقالات صاحب‌نظران گردآوری شده است.<sup>(۳)</sup>

دکتر افشار پس از سالها خدمت‌گزاری فرهنگی، در سال ۱۳۳۷ به ایجاد بنیاد موقوفات فرهنگی خود پرداخت. بنیاد موقوفات برومند و توانمند او پنجاه سال است که به کارهای فرهنگی ادامه می‌دهند.

اکنون ۲۵ سال از درگذشت دکتر افشار می‌گذرد. این مقاله را به یاد او و تأثیرش بر نسل بعدی که نگارنده را نیز در بر می‌گیرد، می‌نویسم. جا دارد که ما

ایرانیان پراکنده در جهان، ارج خدمت‌های فرهنگی و نکوکاری و مهر به پاسداری زبان پارسی و مردم محروم کشور ایران را همیشه به یاد بیاوریم و از نکوکاران پیروی کنیم. فرهنگ غنی ایران گنج‌خانه وطن ماست.

ای که دستت می‌رسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

نام نیکو گر بماند ز آدمی

به کز او ماند سرای زرنگار

سعدی

هر خدمتی اجتماعی و فرهنگی، ناگزیر کاستی و اشتباه به همراه می‌آورد، که باید به تدریج آن را بهبود بخشید. ولی کاستی‌ها و اشتباهات فرهنگی خدمت‌گزاران ایران را، در بوق و گرنای رسانه‌های نیرومند دمیدن پسندیده نیست.

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

حافظ

### از خصوصیات دکتر افشار

دکتر محمود افشار شخصیت فرهنگی معتدل و ممتاز داشت. در وهله اول او یک ایرانی وطن‌دوست بود. تاریخ و فرهنگ و ادب ایران را می‌شناخت و به آن مهر می‌ورزید. چهار سال تحصیل در هندوستان و هفت سال در اروپا. آن هم

در نوجوانی و جوانی که آدمی زیاد زیر تأثیر محیط جای می‌گیرد، هویت ایرانی او را دگرگون نکرده بود.

در آغاز سده چهاردهم هجری که سفر به اروپا آسان‌تر می‌شد، صدها جوان ایرانی برای تحصیل به اروپا رفتند یا فرستاده می‌شدند و به اصطلاح پس از فارغ‌التحصیل شدن به ایران باز می‌گشتند. آنها غالباً به کار دولتی می‌پرداختند و بعضی از آنها در سیاست و فرهنگ، دولتمردان و خدمت‌گزاران نامدار شدند. خدمات معدودی از آنها در نسل‌های آینده ایران تأثیر گذاشت. دکتر افشار از معدود تأثیرگذاران نامدار آن دوران بود.

میان‌روی از خصوصیات بارز دکتر افشار است. هیچ‌گاه نخوانده و نشنیدم که او بخواهد به نحو قاطع و جزمی مثلاً بر روش دانشگاه‌های فرانسه یا سیاست انگلیس یا صنایع آلمان تأکید کند. در فرهنگ مرد فراخ‌نگر میانه‌رو بود. در مجله «آینده» هم به سازندگی و وصل توجه داشت، و تا می‌توانست با دولت‌ها و دگران‌دیشان نمی‌ستیزید.

بعضی از فرنگ رفته‌ای ما، با تاریخ فرهنگی و اسلامی شرق ناآشنا بودند و برای گشایش بندهای اجتماعی و اقتصادی و صنعتی ایران نگاهشان پیرو مد روز غربی‌ها بود. گوشه چشمی به عظمت گذشته شرق و شمشیر جهانگیر زبان و فرهنگ فارسی نداشتند و ریشه‌های تمدن غرب را هم کم می‌شناختند.

مجله آینده با کسانی همگام شد که فرهنگ ایران کهن و جهان غرب را می‌شناختند. کسانی مانند علی‌اکبر دهخدا، محمدعلی و ابوالحسن فروغی، حسن وثوق، دکتر محمد مصدق، تقی‌زاده و دکتر محمود افشار که به پایگاه فرهنگ ایران دلبستگی داشتند. البته مقصود من در این جا کلی‌گرایی و ستایش بی‌چون

و چرا نیست که هر که را نام می‌بریم او را در سیاست و خدمت به کشور بی کاستی قلمداد کنیم. کاستی‌های بعضی مشاهیر ایران را خوانندگان خوب می‌دانند، تأکید نگارنده در این مختصر، بر شکافتن نکوکاری‌های فرهنگی نام‌آورانی است که بر نسل‌های آینده اثر گذاردند و آنها را راهنمایی کردند که ایران بیدار شده، حرفی هم برای گفتن دارد و رکود گذشته را می‌تواند جبران کند.

### نگاهی به مجله آینده

نگارنده که در دوران کودکی خود، در آغاز سده چهاردهم شمسی، فقر معنوی و آموزشی و اقتصادی ایران را لمس کرده، اکنون در بازنگری به آن زمان‌ها بعضی رویدادها را تأثیرگذار می‌پندارد. شاید امروز کسانی آن کارها را کم‌اهمیت و زائیده جبر زمان بدانند.

در کشور فقیری که تازه از زیر سلطه حکومت‌های استبدادی بیرون می‌آمد، ولی هنوز ملوک‌الطوایفی بود و امنیت نداشت، مدرسه و کتابخانه و انجمن‌های فرهنگی نایاب بود، کم‌کم دبستان‌ها و دبیرستان‌ها به جای مکتب خانه‌ها ریشه گرفتند. دانشگاه تهران در مهرماه ۱۳۱۳ به وجود آمد. کنگره هزاره فردوسی آغاز پیوند فرهنگی نوین ما با غرب شد.

در میان مجلات ادبی جزئی نگر و جهان‌ناشناس آن زمان، مجله کلی‌نگر «آینده» به وجود آمد و درخشیدن گرفت. مجله «آینده» یک نوع میانه‌روی خردمندانه را پیروی می‌کرد. مقالات آن کوتاه و متنوع بود. گزارش مجلس شورای ملی، نظری به جهان سیاسی غرب، یادی از مفاخر فرهنگی ایران مانند ابن‌سینا و عمر خیام، همراه با چاشنی شعر و ادب (منوچهری و سنایی و فردوسی و سعدی و حافظ ...) میدان دادن به نویسندگان و شاعران و مترجمان بر کنار

مانده و کم‌شناخته شده، مانند سیداحمد ادیب پیشاوری، بدیع‌الزمان فروزانفر، یحیی دولت‌آبادی، دکتر عیسی صدیق اعلم، ملک‌الشعراى بهار، رشید یاسمی، نصرالله فلسفی... و گشودن درهای سیاست داخلی و خارجی به روی خوانندگان با مقالات یا نطق‌های کسانی مانند (سید حسن مدرس، دکتر محمد مصدق، علی‌اکبر داور، حسن وثوق، محمود افشار...)

مجله «آینده» آنهایی را که درونمایه شعر و ادب داشتند و در حاشیه نشسته بودند به میدان آورد و به مردم شناساند. اقتراحات اجتماعی و فرهنگی مطرح کرد و اهل ادب و دانش را به سبق‌جویی خواند. «آینده» در مدح و قدح میانه‌رو بود. آن مختصر که این دور افتاده اطلاع دارد، بنیان‌گذار «آینده» دنبال جاه و مال نبود. پذیرش بعضی مشاغل اداری گمان ندارم چیزی بر شخصیت فرهنگی وی افزوده باشد. پذیرفتن کارهای دولتی و ملی مانند منبری برای پیوند با توده مردم، از سنت‌های آن زمان بود، همان‌گونه که یک نقاش یا خطاط بزرگ نقشی و خطی را برای سرمشق آیندگان می‌نویسد و می‌خواهد هنرش را به خواستاران برساند.

اعتدال فرهنگی ملی و جهان‌بینی مجله «آینده» از سرمشق‌های تأثیرگذار برای مجلات و خدمت‌گزاران فرهنگی نسل‌های بعدی ایران بود. در دهه‌های اوایل دوران مشروطیت کشور ایران تازه به راه افتاده بود. مدارس جدید و کتاب و مطبوعاتی که جوان‌ها را راهنما باشد فراوان نبود درسی که دانش‌جویان در مدرسه یاد می‌گرفتند جزء وظایف روزانه بود، دبیرستان‌ها کتابخانه نداشتند. همین قدر تیم‌های ورزش و برخی مجلات و روزنامه‌ها و کتاب‌های غیر درسی غالباً نوجوان‌ها را مشغول می‌داشت ولی روان‌تشنگان معرفت را ارضا نمی‌کرد.

مجله وزین «سیاسی - ادبی - فرهنگی» دکتر افشار در سالهای ۱۳۰۴ و

۱۳۰۵ آوردگاه خواص و نامداران شد، با نویسندگانی چون دکتر محمود افشار، یحیی دولت‌آبادی، حسن وثوق، علی دشتی و شاعران و ادیبانی مانند بدیع‌الزمان فروزانفر، ادیب پیشاوری، اعتصام‌زاده، رشید یاسمی و حیدرعلی کمالی، ملک‌الشعرای بهار. تأثیر روش فکری و قلم و بیان این نامداران در ما که یک نسل بعد از افشار به میدان می‌آمدیم بیشتر بود. در میان ما آن‌ها که مستعد بودند از خلال نمونه‌های نوشته‌ها و تفکرات نویسندگان مجله «آینده» به راه افتادند. «آینده» مجلات دیگری را نیز چون «مهر و مهرگان» و «یغما» به بازار آورد که با روش مجلات کهن ادبی فاصله داشت.

در مدرسه‌ها همچنان درس مکتبی می‌خواندیم که ژرفای معرفت نداشت، انشاء می‌نوشتیم، افکار قالبی درباره اصطلاح جدید «وطن‌پرستی» به هنجار غربی‌ها می‌آموختیم. به جای فراگرفتن واژه‌های کلیدی تازی در ادب فارسی، مقامات حمیدی و نصاب‌الصبيان ابونصر را از بر می‌کردیم. حتی در درس‌های شیمی و فیزیک و تاریخ هم کتاب درسی خوب نداشتیم. با نبردهای جنگ جهانی اول و خط مازینو از طریق جزوه‌نویسی اطلاع سطحی پیدا می‌کردیم.

### مجله آینده و سیاست

ده سال بعد، ما نسل بعد از دکتر افشار، در دوران بلوغ خود شماره‌های قدیم مجله «آینده» را جستجو می‌کردیم و می‌خواندیم. مثلاً «نطق‌های مهم» جلسه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی در موضوع قرارداد ۱۹۱۹ در شماره ۱۲ مجله «آینده» مهرماه ۱۳۰۵ درج شده بود، که دکتر محمد مصدق قرارداد را از نظر قضایی رد می‌کرد و وثوق‌الدوله را تبه‌کار می‌خواند:

«بنده به بزرگ‌ترین خیانتی که ایشان مرتکب شده‌اند می‌پردازم که قرارداد

است. قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان و به زبان وطن پرستی اسارت ملت ایران...»

سید حسن مدرس درباره قرارداد در نطق خود اشاره می کند:

«زیرا عقیده ام این بود که قرارداد یک عقد فضولی است. ولی یک معامله فضولی را که نگذاشتند واقع شود، بعد از به هم خوردن و از بین رفتن آن دیگر تقید در روزنامه و مجلس چیست؟»

وثوق الدوله در نطق دفاعیه خود مطالبی می گوید که با سیاست ارتباط دارد. هر چند بحث سیاسی بیرون از چهارچوب این مقاله فرهنگی است. حسن وثوق در پایان سخن اشارتی زیرکانه و ادیبانه به دکتر مصدق دارد که بد نیست از نظر خوانندگان بگذرد:

«غالب محصلین و مبتدیان سیاست در دوره تحصیلات خود یک دوره تحصیل درس و جاهت را لازم می دانند و اگر ایشان فعلاً در آن دوره از تحصیلات خود واقع هستند، البته بنده ایراد و اعتراضی بر ایشان ندارم ولی باید عرض کنم که من در دوره تحصیل سیاست از تعلیمات این کلاس به کلی صرف نظر کرده و از کلاس ماقبل، مستقیماً و به طور طفره به کلاس بعد رفتم. به این جهت در مبارزه عوام فریبی و جاهت طلبی ممکن است مغلوب شوم ولی از ایشان سؤال می کنم که لاقلاً در موقعی که سخن از منافع عالیه مملکت گفته می شود، آیا بهتر است باز هم ارزش آن کلاس را تکمیل نمایند یا شاگرد بنده بشوند.»

دکتر مصدق مخالف شاه شدن پهلوی، رئیس الوزرای وقت است، می گوید:

«اگر شما بخواهید شخص پهلوی شاه بشود بدون مسئولیت، به مملکت خیانت می کنید، زیرا او یک شخص مؤثری است، یک شخص مقتدری است که امنیت را در این مملکت ایجاد کرده است و کارهای مهمی به نفع و به مصالح

مملکت کرده است... آن رئیس‌الوزرای که بتواند مثل ایشان به مملکت خدمت کند کیست؟

اگر شما چنین شخصی را به من نشان بدهید چاکر شما هستم... خوب اگر ما قائل شدیم که آقای رئیس‌الوزرا شاه هستند، رئیس‌الوزرا هستند، وزیر جنگ هستند، رئیس عالی کل قوا هستند... من اگر سرم را ببرند، قطعه قطعه و ریزریم کنند، به این شکل حکومت رأی نخواهم داد.»  
ص ۲۲۰-۲۲۱ «آینده»، شماره ۴ (جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی)

ترجمه نامه‌ای را که ناپلئون بناپارت از کشور فرانسه به فتحعلی شاه نوشته در «آینده» می‌خوانیم:

«عده زیادی از پادشاهان که پیش از تو بر مردم ایران سلطنت کردند ارزش آن را نداشته‌اند که بر این ملت فرمانروایی کنند.  
نادرشاه جنگجوی سترگی بود... اما آن عقلی که در آن واحد به زمان حاضر و آینده متوجه باشد نداشت.»<sup>(۴)</sup>  
از مکتوب ناپلئون به فتحعلی شاه ۶ فوریه ۱۸۰۵ (سیاست اروپا در ایران، دکتر محمود افشار ص ۱۷۶).

شرح حال یکی از نوابغ رده اول جهان «ابوعلی سینا» را به قلم خود او در «آینده» می‌خوانیم:

«پدرم مرا نزد سبزی‌فروشی فرستاد که حساب را با ارقام تسعه هندی بیاموزم. ابو عبدالله ناتلی که معروف به دانستن فلسفه بود به بخارا. پدرم او را در خانه منزل داد به امید این که چیزی از علم به من بیاموزد... در مسئله حد به قدری قوی شدم و تعمق نمودم که ناتلی به حیرت افتاد... بالاخره یک دوره منطق نزد او به طور سطحی خواندم در صورتی که از دقایق آن اطلاع نداشت ... آنگاه شروع به خواندن کتاب مجسطی (در هیئت) نمودم... معلوم شد که استاد واقف

بر مطلب نیست به من گفت خودت مطالعه کن و نتیجه را به من عرضه بدار تا موارد اشتباه یا خطا را به تو بگویم. ولی نتیجه کار رفع مشکلات استاد بود که به او می‌فهماندم.»

از شرح حال ابن‌سینا به قلم خود - برگرفته از «آینده» شماره ۴ ص ۲۶۸-۲۶۷)

نمونه‌های خوب از سروده‌های شاعران قدیم و معاصر در مجله «آینده» جلوه‌گر بود مانند:

استاد شیراز درس ماندگاری در سیاست می‌دهد:

همی تا بر آید به تدبیر کار  
مدارای دشمن به از کارزار  
درآرند بنیاد روئین ز جای  
جوانان به شمشیر و پیران به رای

سخن والایی از سیداحمد ادیب پیشاوری، که شاهکار استاد طوس، را به

یاد می‌آورد:

به گوینده گیتی برازنده است  
که گیتی به گویندگان زنده است  
سخن از سخنگوی دانا به است  
سخن‌های نادان ستوهی دهست  
کسی کو ز دانش برد توشه‌ای  
جهانی است بنشسته در گوشه‌ای<sup>(۵)</sup>

### سال شمار زندگی دکتر افشار

تاریخ تولد او را میان سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۳ هجری قمری نوشته‌اند که برابر ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۵ میلادی است. افشار از ۱۳۱۶ قمری در یزد آموزش مکتبی داشت و سپس به مدرسه مشیریه یزد رفت. آنگاه در سال ۱۳۲۵ همراه با عموی خود به هندوستان سفر کرد.

اگر تاریخ ۱۳۱۳ را مأخذ تولد او فرض کنیم، آغاز درس در مکتب در سه سالگی و سفر هند در ۱۲ سالگی قدری فشرده به نظر می‌رسد. آنگاه به ارقام زیر برمی‌خوریم:

تولد ۱۸۹۵، سفر به هند ۱۹۰۷، بازگشت به ایران ۱۹۱۰، سفر به اروپا ۱۹۱۳، تکمیل رساله دکترای علوم سیاسی از دانشگاه لوزان سویس ۱۹۱۹. برای یک دانشجوی خارجی که زبان فرانسه را در سویس آموخت و آنگاه به تحصیلات دانشگاهی پرداخت و درجه دکتری به دست آورد، احتمال تکمیل رساله دکتری در شرایط آن زمان در ۲۶ سالگی مناسب‌تر از ۲۴ سالگی است. این فرض سال تولد او را به ۱۳۱۱ قمری برابر با ۱۸۹۳ می‌رساند.

دکتر افشار در سال ۱۳۰۰ شمسی از راه هندوستان به ایران بازگشت و در توقف یک ساله در یزد با بانو نصرت برازنده ازدواج کرد. پس از چندی تدریس زبان فرانسه در تهران و همکاری‌های حزبی و بازرگانی و نگارش مقالات، در سال ۱۳۰۴ مجله «آینده» را تأسیس کرد.

دوره‌های اول و دوم مجله «آینده» در ۱۳۰۴-۱۳۰۵ انتشار یافت و آنگاه دچار چندین سال وقفه شد. دوره سوم «آینده» در ۱۶ شماره از ۱۳۲۳ به بعد منتشر شد و دوره چهارم آن در ۶ شماره به سال ۱۳۳۸.

پس از سالها نویسندگی و پایمردی در نشر مجله آینده، دکتر افشار بنیاد فرهنگی گرانبار خود را در ۱۳۳۷ تأسیس کرد. آنگاه بیش از بیست سال به سیر و آفاق و انفس و جهانگردی پرداخت و در ۲۸ آذرماه ۱۳۶۲ درگذشت.

### هنر شاعری

هنر، به ویژه شعر و موسیقی و هنر کلامی و خوشنویسی، بخش مهمی از هویت ملی ایرانیان است. هر صاحب ذوقی، گاه در نوجوانی، قافیه‌ها را ردیف کرده یا با الحان موسیقی سنتی سرخوش بوده یا تمرین خوش‌نویسی کرده است. میزان الفت جوان ایرانی، با شعر و ادب و هنرهای ملی، با کشش مهر او به فرهنگ و مردم ایران پیوند دارد. از این رو می‌بینیم که هر نویسنده و دانشور ایرانی انعکاس ذوق و احساسات شخصی خود را در آینه بزرگ شاعران فارسی‌گوی یا نقاشان و موسیقی‌دانان پدید می‌آورد.

دکتر محمود افشار به عقیده خودش شاعر حرفه‌ای نبود و شعرهای فراوان او، نشانه جوشش هنر ادبی و نمایانگر مهر و علاقه‌اش به مردم و فرهنگ ایران است.

دکتر افشار با نظم و ترتیب و برنامه‌ریزی چشم‌گیری که در کارها داشت، مجموعه سرودهایش را دوبار چاپ کرد و در هر چاپ اصطلاحات و تعدیل به عمل آورد. تعدیل‌ها گاه برای رعایت جو اجتماعی زمان بود، و گاه برای بهبود صرف و نحو، هر چند در نزد صاحب‌دلان شعری که به دل می‌نشیند فارغ و بلکه برتر از تکلفات مکتبی و اجتماعی است:

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

در مقدمه چاپ دوم کتاب سفرنامه و دفتر اشعار می‌نویسد:

«هیچ ادعای شاعری ندارم و بیشتر اشعارم را در سفرها و مشاهدات اوضاع طبیعی و اجتماعی کشورها سروده‌ام؛ هیچ وقت شاعر حرفه‌ای نبوده‌ام.»

چندین نسل از خاندان پدری دکتر محمود افشار در کار تجارت بودند. پدرش حاج محمدصادق فرزند دوازده سیزده ساله‌اش را به هندوستان می‌فرستد که در خدمت عمومی خود، هم تجارت یاد بگیرد و هم تحصیل کند. این هم از سنت‌های تحسین‌آمیز مردم حاشیه کویر، به ویژه یزدی‌هاست که فرزندان خود را به کار عملی و حرفه‌ای و سازندگی سودآور ترغیب می‌کردند و چندان پای‌بند عنوان‌ها و مقامات اداری نبودند. محمود جوان سه سال در بمبئی در مدرسه انگلیسی‌زبان تحصیل کرد و از نوجوانی در تجارتخانه عمویش عهده‌دار دفتر و حساب و کتاب بازرگانی بود. می‌نویسد:

«پدرم چون میل داشت که من از طفولیت با نظم و اصول تجاری و انشاء نامه‌ها آشنا شوم، به من سرمایه‌ای داده بود که ضمن تحصیل خودم متصدی خرید بعضی اجناس و نوشتن نامه‌ها و صورت حساب‌ها و «چرخ چاپ» باشم.»

آثار تمرین این نظم و ترتیب حساب و کتاب در زندگانی و در کارهای نویسندگی او آشکار است.<sup>(۶)</sup>

### آغاز شاعری و نویسندگی

نخستین شعر افشار بر مبنای تاریخ سروده‌های او در نامه‌ای است که از هندوستان برای پدرش می‌نویسد:

خرم آن روز که از هند به ایران بروم  
 به وطن باز از این غربت ویران بروم  
 بس که از مملکت هند دل آزرده شدم  
 بار دیگر عوض هند به زندان بروم  
 قصد دارم که ببینم همه یاران را لیک  
 عمده شوق من آن است به ایران بروم

چون افشار نوجوان، استعداد ادبی خوب داشت. کسی است که در یزد و در مدرسه انگلیسی‌زبان هند، درس ادب فارسی نیاموخته باشد، عمویش نیز قاعدتاً او را به کار دفتری می‌گماشت. نتیجه می‌گیریم که استعداد نوجوان یزدی و گسترش تیغ جهانگیر سخن سعدی و حافظ در هند موجب شده بود که محمود افشار غزل‌های سعدی و حافظ را به ذوق و شور مکرر بخواند. در شعرهایی که افشار در دوران بلوغ سروده، تأثیر سعدی و حافظ بر سخنش آشکار است، به ویژه تأثیر سعدی که درک غزل‌هایش برای نوجوانان آسان‌تر است.

امروز که بُرد معاش‌اندوزی زبان انگلیسی، بر لطف سخن سعدی پیشی گرفته، کدام نوجوان چهارده پانزده ساله می‌شناسید که از برون مرز به پدر به نظم نامه بنویسد و نظم‌ش گواهی بدهد که او غزل‌های سعدی و حافظ را هم مزه‌مزه کرده است؟

حافظ می‌گوید:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم  
 راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

دلم از وحشت «زندان سکندر» بگرفت  
 رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم  
 در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت  
 با دل دردکش و دیده گریان بروم

از قدیم گفته‌اند که اشاره حافظ به «زندان سکندر» شهر یزد بوده است و آشنایی نوجوان یزدی به این نکته نشان هوشیاری ادبی اوست. افشار پانزده یا شانزده ساله از هندوستان به یزد برمی‌گردد و پس از چند ماهی توقف در یزد به تهران می‌رود، چون دبیرستان کامل در یزد آن زمان وجود نداشت. در تهران در مدرسه علوم سیاسی سه سال تحصیل می‌کند، که چندان از دبیرستان گسترده‌تر و دشوارتر نبود. آنگاه برای آموزش عالی به سویس می‌رود. در اروپا ۷ سال تحصیل می‌کند. رساله دکترای خود را در رشته علوم سیاسی به زبان فرانسه در دانشگاه لوزان سویس می‌نویسد. شش ماه هم در آلمان مقدمات زبان آلمانی را یاد می‌گیرد. در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۰) از طریق هندوستان به ایران باز می‌گردد. در همان سال با بانو نصرت برازنده ازدواج می‌کند. یک سال در یزد می‌ماند و آنگاه در هیئت یک نویسنده روشن فکر در تهران به میدان سیاست و فرهنگ و نویسندگی پای می‌گذارد.

پایگاه نویسندگی و فرهنگی دکتر افشار نیاز به توضیح ندارد. او به سرعت با نامداران ایران، فرهنگیان و نویسندگان و سیاستمداران زمان آشنایی و همکاری نزدیک یافت. کسانی مانند حاج امین‌الضرب، یحیی دولت‌آبادی، مخبرالسلطنه هدایت، محمدعلی فروغی، دکتر عیسی صدیق اعلم، مشرف نفیسی، اسماعیل مرآت، الهیار صالح، علی‌پاشا صالح، دکتر قاسم غنی، علینقی وزیری،

ملک‌الشعرای بهار، سیدحسین تقی‌زاده، سیدحسین مدرس، حبیب یغمایی، دکتر رضازاده شفق، نصرالله فلسفی، محمود فرخ، علی دشتی، علی اکبر داور، میرزا طاهر تنکابنی، بدیع‌الزمان فروزانفر، رشید یاسمی، حبیب‌الله آموزگار و احمد کسروی.

نکته‌ای را که می‌باید در این جا بر آن تأکید کرد، استعداد ادبی و شاعری و نویسندگی دکتر افشار است. او از نوجوانی به هندوستان می‌رود و آنگاه هفت سال در اروپا به زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی تحصیل می‌کند. در شرح حال او در جایی دیده نشد که درس فارسی در دبیرستان یا دانشکده‌ای خوانده باشد.<sup>(۷)</sup> استعداد و همت و کارآیی، بیشتر از مدرسه و عنوان‌های مکتبی ارزش دارد. علاوه بر این، توجه به عقل معاش در خانواده بازرگانی یزد، به او این موهبت را داده بود که بتواند در آینده در تهران در خانه باز داشته باشد و با رجال شهر رفت و آمد کند.

میزان میهن‌دوستی اشخاص را از توجه آنها به فرهنگ و هویت ملی و سودی که کردارشان به مردم می‌رساند بهتر می‌توان ارزیابی کرد. درباره دکتر افشار نیز خدمات فرهنگی و نکوکاری‌های او ارج بیشتر در بر دارد، تا مقامات اداری و اجتماعی وی.

دکتر افشار در شعری به اقتفای غزل حافظ درد دل می‌کند:

می‌پرستم ملت ایران و اینم فخر بس  
 نیست عیبی گر بگویندم که دولتخواه نیست  
 تکیه بر بازوی همت کن، نه بر شاه و وزیر  
 کالتفات شاه و دولت گاه هست و گاه نیست

دکتر افشار جوان هنگامی که مجله «آینده» را در تهران منتشر کرد و سی و دو سال بیش از عمرش نگذشته بود. او با جرأت و فروتنی همراه با پشتوانه‌ای گرانسنگ از شعر و ادب فارسی، پا به میدان نویسندگی شعر و ادب گذارد. ذوق و قریحه طبیعی او آشکار است. طلبه دانش‌پذیری است که از گذشت روزگار و هنر استادان سخن پیوسته بهره می‌جوید.

سخن‌دانی و شعرشناسی دکتر افشار را در کتاب «گفتار ادبی» بهتر می‌توان ارزیابی کرد. کتاب در دوران نزدیک به هشتادسالگی او گردآوری شده، انباشته از شعرهای سنتی بزرگان و مقایسه میان سروده‌های ایشان است. دکتر افشار به گستره شعر فارسی اشراف دارد، در گوشه خاطرش گویی جمال و سادگی سروده‌های سعدی، صدرنشین است.

دکتر افشار از قول ویکتور هوگو شاعر و نویسنده فرانسوی، می‌نویسد:  
 «شاعر رسالت تمدن دارد بی آنکه در صحنه سیاست داخل شود.»

این نگارنده خود را با نگرش هوگو در کل هماهنگ می‌یابد. در کلمات بحثی نیست ولی مفهوم «رسالت فرهنگی و مردمی» شاید مناسب‌تر باشد  
 دکتر افشار نویسنده‌ای شاعر و فرهنگ‌پرور بود. او در مجله «آینده» اقتراح «فتح دهلی» را مطرح کرد. شاعران هر کس به گونه‌ای قصیده‌ای درباره لشکرکشی نادر به هندوستان پرداختند. چند قصیده در «آینده» چاپ شد. آن قصیده‌ها که تقلید صرف از قدما مانند فرخی و انوری بود زود فراموش شد. قصیده‌ای که خوش درخشید، سروده طبع خلاق ملک‌الشعرا بهار بود که نوآوری آشکار داشت.

## شعر دو نارنج

از شعرهای زیبای دکتر افشار است، که در نوجوانی خوانده بودم و در حافظه‌ام ثبت شد. شعری ساده و نو و خودمانی است. در شعرهای سنتی فارسی همتای آن را تا آن زمان ندیده بودم. شعر نو هم هنوز به بلوغ نرسیده بود. در آن سالها شعرهایی که خیلی تقلید اروپایی داشت (مانند جیغ بنفش) نوآموزان ادب سنتی را سرمست نمی‌کرد. باری، بعدها پیش خود اندیشیدم که جوان از فرنگ برگشته به بانویی در یزد دلبسته و مکنون خاطره خود را در این صحنه خوش تقریر می‌کند.<sup>(۸)</sup>

شعر دو نارنج<sup>(۹)</sup>

دو نارنج آورده بودند روزی  
 یک از بوستان و یک از دلستانم  
 یکی را به صد گونه‌گون رنج و زحمت  
 پیروده در بوستان باغبانم  
 یکی را به صد ناز و با نازنینی  
 فرستاده آن دلبر مهربانم  
 ببوئیدم و هر دو را شکر گفتم  
 یکی با دل خود یکی با زبانم  
 یکی را نهادم فرا روی میزی  
 یکی را گرفتم به بر همچو جانم  
 پراکند عطری و شوری و شوقی

یکی در وثاقم یکی در روانم  
 یکی را نه بویم نه در دست گیرم  
 دمی نیز نبود نگاهی بر آنم  
 یکی را ز شوقی که دارم به بویش  
 ز یک دست با دست دیگر ستانم  
 میان دو نارنج هم رنگ و هم بو  
 به پیش مشامم بر دیدگانم  
 بپرسیدم احوال هر یک از آن دو  
 که گوید از خویشتن داستانم  
 به پاسخ چنین گفت نارنج اول  
 که من نازپرورده بوستانم  
 دگر گفت من نیز ایم ز بوستان  
 و گر بیشتر زین بجویی نشانم  
 مرا چیده زانجای دستی که دانی  
 فرستاده دست آن دلستانم

چند سال پیش در سفر کوتاهی به ایران، دیداری با همسر سالمند روانشاد دکتر افشار در خانه‌اش در تهران دست داد. خواستم با سخنی او را دلشاد کنم. به مناسبت یاد از گذشته و دوران جوانی او و همسرش، شعر دو نارنج را از حافظه خواندم و ایشان را گشاده خاطر یافتم. «یاد یاران یار را میمون بود».

## شعر زارع

قطعه شعر زارع از سروده‌های دوران جوانی دکتر افشار است (۱۲۹۲ هـ. ش) گمان دارم شعر مقارن زمانی سروده شده که افشار سه سال تحصیل در مدرسه علوم سیاسی تهران را پشت سر گذاشته بود، به یزد بازگشته و عازم سفر تحصیلی به اروپا بود. نگاه به وضع نامناسب کشاورز ایرانی در دلش اثر گذاشته و شعر مردمی خوبی بیرون ریخته است.

در ۱۳۸۲ که موقوفات دکتر افشار دفتر اشعاری وی را به چاپ رسانده است، اندکی تعدیل یا شاید، اصلاح ادبی در شعر اصلی اعمال شده است.<sup>(۱۰)</sup> بزغم نگارنده شعری که دکتر افشار در هجده - بیست سالگی، پیش از سفر به اروپا با نگاه به زیست کشاورزان ایران سروده، جنبه مردمی و انسانی دارد که برتر از ملاحظات سیاسی و مراعات صرف و نحو ادبی است. ابیاتی از آن به همان صورت آغازین که در ذهن مانده بود به نظر خوانندگان می‌رسد:

پاینده باش زارع بدبخت رنجبر  
 ای آنکه زندگانی ما در بقای هست  
 بدبخت خواندمت به خطا، عذر من پذیر  
 خوشبخت زیر سایه بال همای تست  
 در چشم خلق اگرچه فقیری و بینوا  
 در چشم من تو شاهی و سلطان گدای تست  
 یک دانه زیر دست تو صد دانه می‌شود  
 هر خوشه‌ای که روید از آن در دعای تست

از قحط و از غلا نشود کار خلق تنگ  
تا مشکلات در کف مشکل گشای تست  
نیکی به خلق می کن و امیدوار باش  
فردای رستخیز که نیکی سزای تست  
گر مردم از رضای تو غافل نشسته اند  
خشنودی و رضای خدا در رضای تست  
جان حقیر من نبود لایق نثار  
ورنه ز روی صدق و ارادت فدای تست

#### از بوشهر به اصفهان

شعر دیگری از دکتر افشار که در نوجوانی احساسات میهنی مرا متأثر می کرد، اشاره به ایران ویران است. «می آمدم از شیراز» راهم ز صفاهان بود». من شعر را به گونه ای که در جوانی بر دلم نشست دوست می دارم. دکتر افشار در چاپ های اصلاح شده شعر را چنین می نویسد: «می آمدم از بوشهر راهم ز صفاهان بود» نظر نگارنده در این مقاله، ارائه دید ملی و مردمی گوینده است، به جغرافیا و مراعات نکات سیاسی آن روزگاران توجه را ضرور نمی دانم. شعر آن چنان که می آوریم، احساسات مردمی سراینده را منعکس می کند. همان خوی مردمی که او را در دهه های بعد به بنیان گذاری موقوفات فرهنگی کشاند.

(با پوزش از روان سراینده، چند بیت از شعرش را بر مبنای حافظه خود با خوانندگان در میان می گذارم)

می‌آمدم از شیراز (بوشهر) راهم ز صفاهان بود  
 هنگام گل و سبزه، ایام بهاران بود  
 ره بود همی جانا، چون پیچ و خم زلفت  
 اندر خم هر پیچی، یک منظره پنهان بود  
 گه مرتع و گه مزرع، گه جلگه و گه هامون  
 گه گردنه و دره، گه کوه و بیابان بود  
 در دشت بسا گل‌ها، در مرغ چه سنبل‌ها  
 بر شاخ چه بلبل‌ها خندان و غزلخوان بود  
 جز آن‌که طبیعت بود، خندان و خوش و سرشاد  
 دیگر همه مخروبه، دیگر همه ویران بود  
 سرتاسر این کشور، آثار خرابی داشت  
 یک دهکده گر آباد، صد مزرعه ویران بود  
 از ظلم و تطاول‌ها وز جور و چپاول‌ها  
 چون موی پریشان‌ت مخلوق پریشان بود  
 گه برق به ما خندید، گه ابر به ما گرید  
 گه رعد به ما غرید، کین وضع نه سامان بود

در سفرنامه و دفتر اشعار (تهران ۱۳۸۲) عنوان «شعر ایران ویران - از بوشهر تا اصفهان» است، کمتر از ده بیت دارد در دفتری که نگارنده در دوران دانش‌آموزی از شماره ۲ سال دوم ایرانشهر برگرفته و ثبت کرده بود، شعر سفر شیراز به اصفهان از بیست بیت بیشتر است و اشاراتی به ویرانی‌ها دارد. بعضی ابیات را که در اینجا آورده‌ام، در دفتر اشعار دکتر افشار دیده نمی‌شود، سراینده

ابیاتی را که دیگر مورد پسندش نبود حذف کرده است. مثلاً می‌گوید یک دور بناها را از سنگ بنا می‌کردند، در دوران شاه عباس آجر و کاشی‌کاری معمول شد و «امروز بناها را از چینه و گل سازیم».

افشار شعر دلنشین دیگری درباره شیراز دارد که چند بیت آن را می‌نویسم.

من لانه هر بلبل خوش آوازم  
 شیرازم و جایگاه اهل رازم  
 جمعی ز سخنوران با دانش و فر  
 از من نازند و من بدیشان نازم  
 تا سرو هنوز در چمن آزاد است  
 تا سبزه کنار آب رکناباد است  
 تا از سخن سعدی و حافظ یاد است  
 شیراز هماره خرم و آباد است

### شب منوچهری و شب افشار

دکتر افشار خود را شاعر حرفه‌ای نمی‌داند، او بیشتر احساساتش را به اقتضای یکی از شاعران سستی مانند سعدی، حافظ، منوچهری، صائب... بیان می‌کند. روش خوبی است که خطنویس، خط استاد بزرگی را سرمشق قرار دهد. تقلید فروتنانه از استادی نامدار به از آن است که ناآزموده کسی خود را سرمشق نویس بیندارد.

افشار در جوانی قصیده‌ای به عنوان «مهتاب شب در کوهسار البرز» سرود و در مجله آینده به چاپ رساند، که به استقبال از یکی از قصاید معروف منوچهری دامغانی سروده شده بود. برای نمونه چند بیت از قصیده منوچهری و

قصیده افشار را می‌آورم:

از منوچهری:

شبی گیسو فرو هشتن به دامن  
 پلاسین معجر و قیرینه گرزن  
 به کردار زنی زنگی که هر شب  
 بزاید کودکی بلغاری آن زن  
 کنون شویش بمرد و گشت فرتوت  
 از آن فرزند زادن شد سترون  
 شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک  
 چو بیژن در میان چاه او من  
 ثریا چون منیژه بر لب چاه  
 دو چشم من بر او چون چشم بیژن  
 همی راندم فرس را من به تقریب  
 چو انگشتان مرد ارغون زن  
 سر از البرز بر زد قرص خورشید  
 چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن

قصیده منوچهری دامغانی بسیار خیال‌انگیز است. داستان منیژه و بیژن را نیز خوش تداعی می‌کند. شاعر هم زمان با استاد ابوالقاسم فردوسی از اسطوره‌ای باستانی یاد می‌کند، (بی آنکه فردوسی و شاهنامه استاد خراسان را دیده باشد). رنگ‌آمیزی بیت هفتم بی مانند است. خورشید همچون خون الوده دزدی آهسته و آرام سر از مخفی‌گاه خود در پس البرز کوه به در می‌کند.

## از افشار

شبی از نور مه چون روز روشن  
فروزنده مهی گسترده خرمن  
تو گفتی آسمان طاقی بلند است  
چراغ مه بر آن طاق است آون  
و یا مانند اقیانوس آرام  
مه تابان بسان پرتوافکن  
گرفتم بر ستیغ کوهساران  
چو کبکی بر سر سنگی نشیمن  
در آن مهتاب شب بر یاد ایران  
شدم بر صفحه کاغذ قلم‌زن  
نگاهی سوی تهران برفکندم  
وطن را دیدم اندر چه چو بیژن  
شدم نومید و در نومیدی خویش  
به خاطر آمدم یاد تهمتن  
گذشته روزن امید بگشود  
بدیدم در کران آینده روشن  
شده گویی به خواب اندر که دیدم  
کشیده سر به سر خطهای آهن  
ز یک سو بسته دیدم سد کارون  
ز دیگر سو بسی کاویده معدن

هنر توصیفی افشار را در این قصیده که از استادی چون منوچهری الهام پذیرفته، می‌توان به خوبی دریافت. شخصیت سده بیستمی او، وی را بر آن می‌دارد که به جای مدح یکی از بستگان یا دولتمردان، سخن را به ایران‌دوستی و آینده‌نگری بکشاند. ریشه‌نوسازی و آرایش کهن جامعه‌های سنتی را در شعرش می‌توان دید.

آیا خوانندگان در میان انبوه جوانان ایرانی که چند سالی در اروپا یا امریکا تحصیل کرده و آنگه به وطن خود بازگشته‌اند، جوان باذوقی را می‌شناسند که به دیوان‌های ادب فارسی نظر داشته و حالی را مانند دکتر افشار در متن فرهنگ ما وصف کرده باشند؟

آن قدر که نگارنده تجربه کرده، اثر نوشته‌های روزنامه‌ای، نه سنتی رجال فرهنگی غرب، در ذهن جوانان ما بیش از گرایش به آراستن و نوسازی نقش‌های بزرگان علم و ادب خودمان در گفتگوها و نوشته‌ها راه یافته است.

خوانندگان می‌دانند که برترین توصیف شب تیره طوفانی و مهیب در زبان فارسی، ابیات بلند و معروف فردوسی است، که خواننده و شنونده را با تیر سخنش برجای می‌خکوب می‌کند، که می‌فرماید:

شبی چون شبه روی شسته به قیر

نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

فرومانده گردون گردان به جای

شده سست خورشید را دست و پای

نه آوای مرغ و نه هرآی دد

زمانه زبان بسته از نیک و بد

هر آنکه که بر زد یکی باد سرد  
چو زنگی برانگیخت ز انگشت گرد

توصیف منوچهری نیز بلند و گویاست. بعضی ابیات آن شهرت زیاد دارد مانند بیت پنجم و هفتم<sup>(۱۱)</sup> در بیت اول و دوم منوچهری شب تیره را به زن زنگی آبستنی تشبیه می کند که هر بامداد کودک بلغاری بزاید. آنگاه که از شب تیره‌ای دیر پای سخن می گوید، می‌پنداری که زن زنگی فرتوت و سترون شده، اثر زایش بامدادی در افق نیست. بیت ششم توصیف زیبای تازه‌ای است که سوار اسبش را آهسته و رقصان می‌خراماند «چو انگشتان مرد ارغنون زن».

در مجلد دوم «آینده» (صفحه ۲۳۷-۸) شعر منوچهری به چاپ رسیده بود و ما نسل بعدی‌ها در دبیرستان از آن طریق با منوچهری آشنا شدیم، زیرا دیوان‌های خطی نایاب، و چاپی کمیاب بود. مدیر با ذوق «آینده» آگاه بود که در آن قصیده بخش مدیحه‌سرایی منوچهری را (مدح علی بن عبیداللّه) در میان نیاورد. همچنین، قصیده فاخر (کاروان) منوچهری زینت‌بخش مجلد دوم «آینده» بود.

الا یا خیمگی خیمه فروهل  
که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل  
تیره زن بزد طبل نخستین  
شتربانان همی بندند محمل  
نماز شام نزدیک است امشب  
مه و خورشید را بینم مقابل

چنان دو کفه زرین ترازو  
 که این کفه شود زان کفه مایل  
 من و تو غافلیم و ماه و خورشید  
 بر این گردون گردان نیست غافل

### فتح دهلی

هشتاد و چند سال پیش، آنگاه که دکتر افشار اقتراح فتح دهلی را در مجله آینده مطرح کرد، جوان ایرانی به برانگیختن غرور ملی و وحدت هویت ایرانی نیاز مبرم داشت. شاید جنبه سخنوری و طبع آزمایی در رده دوم اهمیت می‌بود. از این روی، شرح لشکرکشی نادر و فتح دهلی بیش از امروز مطرح بود.

امروز ایران چندین میلیون مردم دانشگاه دیده دارد و می‌توان در بررسی‌ها اهمیت فرهنگی و مردمی را در رده برتر از کشت و کشتار و جنگ و پیروزی جای داد، بی آنکه جنگاوران خرده بگیرند.

نگارنده تخصصی در تحلیل اوضاع تاریخی و سیاسی ایران و هند ندارد. اما به عنوان یک معلم دانشگاهی آرزو می‌داشت که نبردهای نادر برای آینده ایرانی حاصلی پُربارتر از کوه نور و غنائم بر می‌گرفت.

در نامه‌ای که ناپلئون به فتح‌لی شاه نوشت، نظر اجتماعی و تاریخی یک جهانگیر غربی را دیدیم. در همان زمانی که نادرشاه افشار دهلی را می‌کوبید، ملت جوان آمریکا در نیویورک دانشگاه کلمبیا را پایه‌گذاری می‌کرد:

مقام اصلی ما گوشه خرابات است  
 خداهش خیردهاد آنکه این عمارت کرد

با نگاهی مردمی به جهان، می‌توان گفت که ایجاد دانشگاه می‌باید پُربارتر و پُربرکت‌تر از جنگ و کشتار و بهای دریاهاى نور باشد که پرتو آن به مردم ایران نرسید. ولی از دید فلسفی نیز نمی‌توان همه عالمانی را که مثلاً از دانشگاه کلمبیا برآمدند و در جنگ جهانی به نادرهای جهان کوب غرب کمک کردند تا مرگ و تاریکی بر گروهی از مردم بی‌گناه ببارند، دانشمند حقیقت انگاشت!

از مبحث فلسفی بگذریم که به قول بهار:

اصلاح آشیانه به دست من و تو نیست  
توفیر آب و دانه به دست من و تو نیست  
خامش نشین که تعبیه نظم این جهان  
از حکمت است یا نه به دست من و تو نیست

باری اقتراح دکتر افشار، موجب شد که طبع و قادی شاعر خراسان قصیده‌ای نو درباره فتح دهلی بیافریند<sup>(۱۲)</sup> چند بیت از آن برای نمونه درج می‌شود.

ذوق و قریحه جوان یزدی موضوع فتح دهلی را به سپهسالاری نادرشاه افشار در مجله آینده مطرح کرد. این اقتراح مانند جرقه‌ای در خرمن پُربار سخن‌سرای بزرگ خراسان آتش افروخت. قصیده بهار بدیع و ساده و نو و بسی برتر از قصایدی است که دیگران در همه موارد به اکتفای فرخی و انوری سروده‌اند. «نه هر کو کلک نظمی زد کلامش دلپذیر افتد» جا دارد که در مقاله‌ای جداگانه، زیبایی‌های آن به نظر خوانندگان برسد.

اکنون نگاه کوتاهی به قصیده فتح دهلی بهار می‌افکنیم.  
در آغاز قصیده، شاعر چند بیت تصریح شده آهنگین دارد:

بخوان شعر و اخبار کشور مخوان  
 بزن چنگ و لاف سیاست مزین  
 نگه کن کز انفاس اردیبهشت  
 بیالیده در باغ سرو و سمن  
 از آن تند باران دوشینه بار  
 بهشتی شد امروز طرف چمن  
 فرو ریزد اردیبهشتی نسیم  
 به باغ و به راغ و به دشت و دمن  
 به باغ و به راغ آستینهای گل  
 به دشت و دمن عقدهای پرن

در وصف سالار دلیر خراسان می گوید:

نه پهلوی او سیر دیده دواج  
 نمه چشمان او سیر دیده و سن  
 ز شاهان جز او کیست کز موزه اش  
 دمّد جو ز ناسودن و تاختن

نادر به دهلی رسول می فرستد، اما به امر فرمانروای هند فرستادگان او را  
 می کشند. نادر لشکر به هند می برد از تنگه خیبر می گذرد در جنگ کرنال به  
 روایتی سیصد هزار سپاهیان هند را شکست می دهد.

ز یک سو صف توپ کهسار کوب

چو دیو سیه باز کرده دهن

بجوشید هندی چو مور و ملخ

برآورد آوا چو زاغ و زغن

به گفته شاعر، نادر دهلی را می‌گیرد ولی ظاهراً با بزرگواری، شاه کژ کردار هند را می‌بخشد و کشورش را به او باز می‌سپارد.

بهار در پایان توصیف فتح دهلی، ناخشنودی خویش را از وضع کشور ایران آن زمان، در این بیت بیرون می‌ریزد:

به ایران زمین رحمت آور که هست

ز تو زنده چون شیرخوار از لبن

(نگارنده این بیت را وام گرفته و آن را باری یادآوری لزوم کمک‌های مادی و معنوی به مردم ایران در سرلوحه مقاله کار برده است).

صبغه فرهنگی و ملی و هنری قصیده برتر از جنبه نیم تاریخی آن است:

فرشته عنانش رها کرد و گفت

به نام ایزد ای نادر ممتحن

برو کت نبینام هرگز حزین

بچم کت مبینام هرگز حزن

به یک رکظت اینک خراسان بگیر

سپس بر سپاه سپاهان بزن

ترا گفت یزدان که بستان خراج

ز شام و حلب تا ختا و ختن

در پایان قصیده شاعر ستایشی به جا از سروده خود دارد، که شایسته‌تر از مدالها و نشان‌هایی است که در زمان ما در جهان پر خریدار شده است.

ستودمت نادیده بعد از دو قرن  
 چو مر مصطفی را اویس قَرَن  
 نگفت و نگوید کس از شاعران  
 بهنجار این پهلوانی سخن

### گله از روزگار

گله از روزگار و شکوه از پیری در نزد همه شاعران فارسی‌گوی از رسومات است. محمود فرخ شاعر خراسان به خلاف این رسم گلایه، در شرح حال خود در هفتاد سالگی به محمود افشار می‌نویسد:

نه گشته قامتم از رنج بار عمر دوتا  
 نه داده صورتم از دست تازگی و تری  
 خلاف اکثر آزداگان کشور خویش  
 نه حبس دیده‌ام و نه کشیده دربه‌دری  
 مرا ز یمن قناعت معاش نیکو بود  
 ز اجر کار و مواریث مادر و پدری  
 به خانه بود ز چندین هزار جلد کتاب  
 مرا لذائذ روحی و بهره بصری  
 مرا خوش آید اگر هفت قرن هم مانم  
 که بی نصیب نیم از حماقت بشری

دکتر افشار آنگاه که موقوفات فرهنگی خود را بنیان می گذاشت، اختلاف سلیقه‌ای با بعضی دوستان من جمله محمود فرخ در چگونگی بنیاد داشت. همچنین شاعران حرفه‌ای کم حوصله یا ملأ لغتی ایرادهایی مانند تکرار قافیه بر شعر افشار گرفته بودند. افشار نیز قصیده‌ای در هفتاد سالگی سرود که در آن به آن مطلب هم اشاره می کند.

غمگین مشو ز وقف من و افتقار من  
 هست افتقار من سبب افتخار من  
 در راه خیر و خدمت خلق ار ندادمی  
 بودم چه حاصلی ز ضیاع و عقار من  
 من قانعم به کلک و دواتی و کاغذی  
 با فرصتی اگر بدهد روزگار من  
 ننهفته‌ام حقیقت و کذبی نگفته‌ام  
 شاهد بر این سخن روش آشکار من  
 خاموش می کنم قلم آتشین خود  
 تا خاطر کسی نگدازد شرار من  
 نگذاشتند خدمت کشور کنم چنانک  
 بود آرزوش در دل امیدوار من  
 «آینده»ی مرا چون به آتش بسوختند  
 هم روز من سیه شد و هم روزگار من  
 بسیار کرده‌ام سفر و بازگشته‌ام  
 جایی ندیده‌ام که به است از دیار من

ایراد کرده‌اند به شعر و شعار من  
 آنان که غافلند ز مقیاس کار من  
 گر در میان صورت و سیرت شد اختلاف  
 بهتر کدام؟ فرخ والاتبار من

### عیار شاعری

عیار ذوق شاعری کسان با میزان استعداد و عوامل طبیعی و خانوادگی و  
 مکتبی و زیبا شناخت آنها بستگی دارد:  
 دیگر از آن جانبم نماز نباشد  
 گر تو اشارت کنی که قبله چنین است  
 (سعدی)

در هر که پرتو زیبایی بیشتر اثر کند، او در معنی شاعرتر است گو اینکه  
 سخن نگوید.

دکتر افشار در کتاب دوم از گفتار ادبی می‌نویسد:

«من به هر که و هر چه زیباست دل می‌بندم. این دلبستگی چنان مایه دارد که به  
 پایه عاشقی می‌رسد. روی زیبای کوه و دریا، باغ و صحرا همه را دوست  
 می‌دارم. به همین سبب هم بسیاری از آبشارها کوهسارها و دریا کنارهای نامی  
 جهان را دیده و گردیده‌ام. وقتی در ژاپن سفر می‌کردم به کوه زیبای (فوژی)  
 دل باختم و قطعه شعری برای آن ساختم. هنگامی که در (جنگل سیاه) آلمان  
 بودم چاه‌های در وصفش سرودم. زمانی دیگر به (نیس) فرانسه رفتم و برای  
 گل‌های آنجا و طبیعت زیبای دریا کنار آن غزلی گفتم.» (ص ۱۹۷ چاپ ۱۳۵۳  
 تهران)

دکتر افشار جهانگرد زیباشناس، توصیف سفرنامه‌های زیاد به نظم و به نثر دارد: سفرنامه امریکا، سفرنامه افریقا، سفرنامه اروپا، سفرنامه آسیا، سفرنامه افغانستان.

محمود افشار نوجوان در خانواده نسبتاً مرفه یزد، اهل حساب و کتاب و نظم و ترتیب نشو و نما یافت و کمتر بار رنج و ناکامی و ناداری سر و کار پیدا کرد. زندگانی زناشویی او نیز از مهر و هماهنگی برخوردار بود. در دوران بلوغ هم آن توانایی دانشی و مالی و اجتماعی را داشت که بتواند با رجال رده اول فرهنگی و دولتی کشور رفت و داشته باشد. دکتر افشار که به روش بازرگانان شرقی به قناعت خو کرده بود، گشاده دست بود و در خانه‌اش باز.

بهترین شعرهای دوران نوجوانی او، آنهاست که از دلش برخاسته و به صنعتگری آراسته نشده است. از میان شعرهای دوران سالمندی او، مناظرات و اخوانیاتش خوب‌تر است. با محمود فرخ شاعر پاک نهاد و حرفه‌ای خراسان گفت و شنود خوش دارد. هر دو گوینده مردمان نیک‌نفس و خوش‌بین و در زندگانی اجتماعی موفق بوده‌اند.

به زعم نگارنده، چند کار شایسته و نیک، دکتر محمود افشار را از نام‌آوران فرهنگی سده چهاردهم ایران می‌کند. نخست کار معنوی او که مجله «آینده» میانه‌رو را سرمشق برای نویسندگان معاصر قرار داد. «آینده» بی‌آنکه «مستفرنگ‌ها» را بکوبد، در عمل توجه کشور را به جهان‌بینی از دید فرهنگ ایران و هنر کلامی و خدمات دانشی ایرانیان گرایش داد. از سوی دیگر مردی است جهان‌بین وطن‌دوست و سیاست‌شناس، که پس از سالها بررسی و پژوهش کتاب‌های معتبر تألیف می‌کند.

افزون بر این در جهان مادی امروز که اقتصاد غرب چشم‌ها را خیره کرده، یک مرد فرهنگی جهان دیده یزدی موقوفات قابل ملاحظه‌ای برای اشاعه و اعتلای ادب و فرهنگ ایران بر جای می‌گذارد. پشتیبانی از شعر و موسیقی و خط و معماری ایرانی نشان بر خورداری فرهنگی و ارج به هویت مالی ماست.<sup>(۱۳)</sup> خدمت‌گزاران فرهنگی ایران، علاقه‌مند به شعر و هنر، اگر به غرور ادعای شاعری و هنرمندی و حماسه‌سرایی در سطح بالا نداشته باشند، بیشتر شایسته ارج و ارادتند.

برای اینکه فاصله مقام شعر بلند سنتی فارسی را با تفنن دوستداران ادب، ناگفته نگذاشته باشیم، چند بیت بلند از شاعر نهصد سال پیش از افشار و فرخ را، از نظر خوانندگان می‌گذرانیم که با سروده آن دو هم قافیه است.

تا کی گله کنی که نه خوبست کار من

وز تیر ماه تیره‌تر آمد بهار من

چون بنگری که شست بدادی به طمع شش

نوحه کنی که وای گل من ز خار من

چون من ز بهر مال دهم روزگار خود؟

ناید به مال باز به من روزگار من

در من نگر که منت بَسَم روشن آینه

یکسر نگار خویش ببین در نگار من

مویم چنین سپید ز گرد سپاه شد

کامد سپاه دهر سوی کارزار من

دانا مرا بجست و من او را بخواستم  
 من خواستار او شدم او خواستار من  
 بر چرخ ماه رفتم از چاه زفت ژرف  
 هرگز کسی ندیده عجب تر ز کار من  
 بی بر چنار بوم و خرما بنی شدم  
 خرماست بار و برگ کنون بر چنار من  
 آبیست نزد من که خمار تو بشکنند  
 پیش آرمت چو گویی بشکن خمار من

(برگرفته از دیوان ناصر خسرو، تصحیح تقوی، تهران ۱۳۳۹)

### جهان‌بینی سیاسی و افغان‌نامه

یک بعد مهم زندگانی دکتر افشار جهان‌بینی سیاسی اوست. افشار با عشقی که به زبان فارسی و پیوند کشورهای فارسی‌زبان دارد، به کشورهای همسایه مهر می‌ورزد و از نفوذ اروپا در منطقه نگران است. نگارنده تخصصی در تاریخ و سیاست ندارد، و نمی‌پسندد که نوشته‌ها و پژوهش‌های سیاسی را زیر ذره‌بین بگذارد. در این یادواره کوتاه و فرصت کم، همین قدر یادآور می‌شود که دکتر افشار مؤلف یکی از گسترده‌ترین منابع فارسی در رابطه با ملت دوست و هم‌زبان ما افغانستان است.

«افغان‌نامه» کتاب فرهنگی و تاریخی جامعی است که در سه مجلد بیش از هزار صفحه همبستگی‌های تاریخی و فرهنگی ایران و افغانستان را از دوران باستان تا ۵۰ سال پیش بررسی می‌کند.<sup>(۱۴)</sup> چند تن از مطلعین مانند شادروانان محیط طباطبایی و دکتر مشایخ فریدنی آن را کم‌نظیر و مستند دانسته‌اند. مشایخ

فریدنی می نویسد:

«کاش این کتاب ارزشمند سالهای پیش تألیف می شد، و پاره‌ای از تعصبات و بی‌خبری‌ها موجب تعویق در حل اختلافات فی‌مابین (ایران و افغانستان) نمی‌گردید.»

خلیل‌الله خلیلی شاعر بزرگ افغانستان و سفیر اسبق آن کشور در عربستان و عراق در نامه‌ای از امریکا به افشار در ۱۳۶۰ می‌نویسد:

به بام خانه همسایه چون فتد آتش  
 به حکم کیش و خرد خواب غفلت است حرام  
 کنون به خانه ما شعله‌های آتش بین  
 که دود آن به فراز فلک گرفته مقام  
 به موج‌های هریورد و هیرمند نگر  
 که سرخ گشته به خون ارامل و ایتم  
 به مادران ستم‌دیده بین که می‌بینند  
 گلوی کودکشان زیر تیغ خون آشام  
 برهنه پای تهیدست را نگر که چسان  
 کند ستیز به آن قدرت گسسته لگام

بیت آخر، شاه بیت خلیلی است. به برداشت من شعر بلند از قصه سکندر و دارا و القاعده و روسیه و افغانستان و امریکا فراتر می‌رود. برهنه پای تهی‌دست، قهرمان دلیری را مجسم می‌کند که در دفاع از آزادگی بشری و در برابر دیکتاتوری و بردگی سیاسی یا فرهنگی، می‌ایستد و می‌ستیزد. مال و جاه و

خانه‌اش را قدرت‌های گسسته مهار می‌توانند بگیرند و ویران کنند، ولی روانش همچنان آزاد و سرفراز است: «من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک».

نگارنده اطمینان دارد که خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند، عیار جهان‌بینی دکتر افشار را از طریق «سیاست اروپا در ایران» و «افغان نامه» و تحلیل‌های کارشناسانی چون دکتر جواد شیخ‌الاسلامی بهتر بسنجند. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

اینک با درج چند جمله از افشار به دورنمایی از تفکر سیاسی او اشاره می‌کنیم و می‌گذریم.

«روسیه همه ایران را می‌خواهد. هدف اصلی رسیدن به آب‌های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند است...»

«عقد قرارداد ۱۹۱۹ یکی از فاحش‌ترین خطاهای سیاسی انگلیسی‌ها است...»

«ما اگر همین کشوری را که داریم آباد کنیم هنرمندی خود را نشان داده‌ایم.»

«همین حماسه‌سرایی‌هاست که گاهی باعث می‌شود همسایگان را از خود برنجانیم.»

### بنیاد موقوفات

مجله «ادبی - فرهنگی - سیاسی - اجتماعی» آینده در آموزش و راهنمایی نسل بعد از دکتر افشار تأثیرگذار بود. از طریق آن نوآموزان با نویسندگان و شاعران و نامداران اجتماعی کشور ارتباط معنوی می‌یافتند. «آینده» از نخستین مطبوعاتی بود که جوان‌ها را با معیارهای نیک و بد و نقد فرهنگی آشنا می‌کرد. آنها که استعداد و مهر بیشتر داشتند، در طلب معرفت ایرانی به راه افتادند و رهروی آموختند. معلم فراخ‌نگر «آینده» و هم‌قلمان او کاری را آغاز کردند که به

تنهایی از عهده درس‌های مکتبی دبیرستان‌های آن زمان بر نمی‌آید. چند ده سال سپری شد. «آینده» چندی در محاق ماند، مجلات نو به میدان ند. جنگ جهانی و اشغال متفقین وضع سیاسی و اجتماعی ایران و مطبوعات را دگرگون کرد. پس از پایان جنگ جهانی راه سفر و معاملات بازرگانی با غرب بازتر شد. آنگاه که در دهه پنجم سده چهاردهم این نگارنده به ایران بازگشت، از کار بزرگ دیگر دکتر محمود افشار اطلاع یافت.

در سال ۱۳۳۷ دکتر افشار بنیاد موقوفات فرهنگی خود را پایه‌گذاری کرد. آموزگار گرانقدر ایران که اروپا و جهان غرب را به چشم دل دیده و شناخته بود، بنیاد بزرگی را از خود به یادگار گذاشت. دکتر افشار آینده‌نگر و ایران دوست، زمین‌هایی را که در اطراف ری و تهران خریداری کرده بود، وقف بنیاد نکوکاری فرهنگی نمود.

از بعضی مطلعین شنیدم که امروز بهای موقوفات فرهنگی این معلم، نویسنده گشاده‌دست با مضافاتی که دوستانش افزوده‌اند، از برابر یک میلیارد دلار امریکا کمتر نیست. نکوکاران دیگر نیز در مانگاه‌ها، آسایشگاه‌ها و مدرسه‌ها در کشور ساخته‌اند و می‌سازند. کشور ایران که در بیش از سیصد سال از رفاه اقتصادی بازمانده بود، اکنون به همت کسانی مانند آن معلم گرانقدر، موقوفاتی در رده کشورهای با اقتصاد مرفه دارد. هر چند ارزش معنوی تأثیرگذاری فرهنگی و اجتماعی بنیادهای خیریه برای کشوری که سالهای دراز از دایره بیرون افتاده بود، بیش از حساب درهم و دینار است.

### سخن پایانی

در دورانی که انقلاب دانش و فن‌آوری جهان را دگرگون کرده و آن را به

صورت ده جهانی در آورده، تلاطم فراز و نشیب اقتصادی کشورها مرزی نمی‌شناسد، مهاجرت‌ها و جابه‌جایی‌ها آسان شده است. اکنون چند میلیون ایرانی در جهان پراکنده شده‌اند. غالب این مهاجران به کمک توشه‌ای معنوی و مردمی که از فرهنگ والای ایران در ضمیرشان ثبت شده، توانسته‌اند مقامات مناسب همراه با رفاه اقتصادی به دست بیاورند - میراث کهن نژادی ایران در توفیق‌ها بی‌اثر نبوده است.

وظیفه انسانی و وام ما به فرهنگ ایران ایجاب می‌کند که در وهله اول به گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایران کمک کنیم، به ویژه به پایداری مجلات و نشریات و رسانه‌های فرهنگی و انجمن‌ها و ایجاد مدرسه‌ها و گسترش مهر فرهنگی ملی بیرون از نفوذ سیاست‌های زودگذر روز. دوستداران فرهنگ، هر مذهب و گرایش عقیدتی و سیاسی که داشته باشند، می‌باید از ورای آنها به چشم مهر به فرهنگ و مردم محروم ایران بنگرند، تعصب‌های خرد را به دور بیندازند و اندکی از گنج معنوی فکری خود را همراه با رفاه اقتصادی وقف اعتلای فرهنگ ملی ایران کنند.

سیاست‌های کژ و راست حکومت‌ها، نباید سد راه ما برای خدمت به فرهنگ و آدمیت بشود. توده مردم ایران به ویژه فرهنگ دوستان، نیاز به «مهر و بزرگواری و کمک‌های» همه ایرانی‌تباران دارند.

نگارنده نقشی از قلم و قدم یک معلم فرهنگی نامدار را که همه اهل قلم می‌شناسند عرضه کرد تا دوستان و خوانندگان پارسی زبان را به صفای دل‌شان یعنی به مردمی و کمک به فرهنگ ایران نزدیک‌تر کند. مهر و بخشایش و نکوکاری بی توجه به کاستی‌ها.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی  
 اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی  
 در آستین زلف تو صد نافه مدرج است  
 و آن را فدای طره یاری نمی‌کنی  
 ترسم کزین چمن نبری آستین گل  
 کز گلشنش تحمل خاری نمی‌کنی

\*\*\*

### پس از نگارش

در تابستان ۱۳۶۴ یادداشتی در رثاء دکتر افشار نوشته بودم که مدت‌ها در خانه‌ام مهجور افتاده بل ناپدید شده بود. در آغاز سال ۱۳۸۸ (آوریل ۲۰۰۹) به تصادف دریافتم که یادداشت برای استاد ایرج افشار فرستاده شده بود. ایشان از راه لطف آن را در مجلد دوم نامواره دکتر محمود افشار در ۱۳۶۵ به چاپ رسانده‌اند.

یک سالی پیش از مرگ دکتر افشار به یاری فرزند ایشان خسرو افشار از کرانه شرقی کانادا صدای مهرآمیز او را از تهران شنیدم که مرا به نگارش رسالات ادبی فرا می‌خواند. چند ماه بعد خبر آمد که خواجه رفت.  
 دکتر افشار درختی بارور بود، سربلند و سر سبز زیست و ریشه‌های او برجاست.

## نامه از دکتر افشار به نگارنده

اداره موقوفات دکتر افشار

تهران - تجریش - خیابان پهلوی - چهار راه زعفرانیه

تلفن: ۲۷۸۱۴۹

شماره: ۷۷۶

تاریخ: ۱۳/۱۲/۵۴

پیوست: ۳ جلد کتاب با پست سفارش زمینی

دو مجلد مجله آینده و یک جلد سیاست اروپا و ایران

دانشمند ارجمند جناب آقای پروفسور رضا سفیر کبیر محترم ایران چندی قبل با پست سفارشی دو کتاب گفتار ادبی به ضمیمه نامه‌ای تقدیم شد ولی تاکنون مطلع نشده‌ام رسیده است یا نه. اما چند روز پیش در مجله نگین مقاله بسیار عالی ادبی که مرقوم فرموده بودید خواندم و لذت بسیار بردم از اینکه در آن یادی هم از ارادتمند فرموده بودید بسیار متشکرم. قطعه دو نارنج را که از حافظه بی نظیر خود (تا آنجا که من از حافظه‌ها اطلاع دارم) نقل فرموده بودید سر تعظیم فرود می‌آورم، خداوند به آن دانش سرشار و حافظه زخار برکت دهد. چون در طول زمان گاهی در اشعار خود تصرفاتی می‌کنم و تغییراتی می‌دهم، این قطعه که بارها در جراید و مجلات و کتاب چاپ شده تفاوت‌هایی با هم دارند. اما جزیبی می‌باشند. اساس همان است که جنابعالی مرقوم فرموده‌اید. در کتاب دوم گفتار ادبی که تقدیم شده و در جلد دوم مجله آینده که اکنون با

پست می‌فرستم این قطعه چاپ شده است که در این دو نیز فرق‌های مختصری با هم دارند. با این نظر وسیع و در عین حال دقیقی که جنابعالی در ادبیات ایران و خارج دارید خیلی خوشوقت و متشکر می‌شوم که نظر عالی را نسبت به عقایدی که در این کتابها اظهار شده و انتقاداتی که نموده‌اند که خیلی از آنها تصور می‌کنم خلاف رأی خاص و عام است بدانم تا اشتباهی که شده در چاپ بعد رفع شود.

به ضمیمه دو جلد آینده، یک جلد کتاب سیاست اروپا در ایران، به فرانسه هم تقدیم شد. ولی تصور می‌کنم هنگام ارسال دو کتاب گفتار ادبی آن را فرستاده بودم. اگر چنین است و یک نسخه زیاد است، لطفاً دستور فرمایید به کتابخانه عمومی یا کتابخانه دانشگاه در آنجا بفرستند. اگر برای ایران‌شناسان یا کتابخانه‌ای دیگر در کانادا لازم است و صلاح می‌دانید اشاره فرمایید فرستاده شود (به هر طریقی دستور فرمایید).

اکنون بیش از این تصدیع نداده مراتب ارادت قلبی را صمیمانه تقدیم می‌دارم.

دکتر محمود افشار

چون عید نوروز نزدیک است موقع را مغتنم شمرده تبریکات صمیمانه و سلامت و طول عمر برای وجود ذی‌جود مسئلت دارد.

نامه‌ای از نگارنده به دکتر محمود افشار

دانشمند گرانمایه جناب آقای دکتر محمود افشار

در ایامی که باز غرق در تحقیقات علمی شده‌ام، وصول جلد دوم

«افغان‌نامه» رشته افکار مرا گسست. کتاب را با شوق خواندم، که همه صحبت از گذشته دور و نزدیک ایران و افغانستان بود. «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش، باز جوید روزگار وصل خویش». در این روزگار دوری و مهجوری و مشتاقی، وصف‌الحال نگارنده این بیت سعدی است:

مرا زمانه ز یاران به منزلی افکند  
که راضیم به نسیمی کز آن دیار آید

در کتاب مرحمتی شرح احوال و نامه‌های رجال دوره قاجار، که در خدمت به ایران مقصر و یا لااقل قاصر بودند بسیار جالب بود. نامه‌های خصوصی که معاریف ایران حضور جنابعالی فرستاده بودند جلوه خاص داشت. شما شیخ و راهنمای فرهنگی اهل ادب و قلم ایران هستید، ای کاش ما دیگران نیروی فراوان و واقع‌بینی شما را نصب‌العین می‌داشتیم.

مرا امیدوار نمودید که چون عمر به شصت رسید و به جای تیغ و عنان، عصا به دست افتاد، ضرر نیست که زبان و قلم از کار بماند. بسیار شائقم که پس از پایان دوران پژوهش‌های علمی که حاصل آن اکنون در مجلات اروپا و امریکا به چاپ می‌رسد، شاید با همکاری نزدیک «بنیاد موقوفات» به نشر خاطرات فرهنگی و ادبی فارسی خود همت بگمارم - این خواست من است تا گردش روزگار چه پیش آورد.

ارادتمند فضل‌الله رضا

اتاوا ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸ خرداد ۱۳۶۱

## یادداشت‌ها:

۱. این بیت از قصیده غرای ملک‌الشعرای بهار (فتح دهلی) برگرفته شده است. مخاطب شعر بهار در آن قصیده نادرشاه بود که ناجی ایران است. نگارنده در این جا، همه خوانندگان و ایرانیان فرهنگ دوست را مخاطب می‌داند.
۲. نگارنده در کتاب «برگ بی برگ» آورده است که غنی‌زاده جوان تبریزی که تحصیلات غربی داشت، در قطعه شعر زیبایی از عقب‌ماندگی شرق گله‌مند است و از استاد ادیب پیشاوری رهنمایی می‌جوید. به شعر هر دو گوینده در آن کتاب اشاره شده است.
۳. نامه‌ها و مقالات گردآورده استاد ایرج افشار متولی بنیاد موقوفات:  
الف - دوره چند جلدی نامواره «دکتر محمود افشار» از مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی «موقوفات دکتر محمود افشار یزدی».
- ب - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی «به یاد بنیان‌گذار آینده» مجله آینده دی و بهمن ۱۳۶۲.
۴. در تأیید سخن ناپلئون بناپارت درباره «نادر سردار دلیر ایرانی» می‌باید یادآور شد که مقارن دوران لشکرکشی نادر به هند، دانشگاه کلمبیا در نیویورک پای می‌گرفت: «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا».
۵. در زمانی که نگارنده این سطور ریاست دانشگاه تهران را بر عهده داشت بنای جدید کتابخانه بزرگ دانشگاه پایان می‌یافت. از استاد ایرج افشار ریاست کتابخانه آن زمان خواستم که این بیت ادیب پیشاوری بر کاشیکاری نوشته شود. کار به خوبی انجام پذیرفت و اکنون این کمر بند زیبا و پر معنی را بر کمر عمارت کتابخانه دانشگاه تهران می‌توان دید. بنده این نقش را نمونه‌ای از تأثیرات مجله آینده در ذهن خود می‌دانم. به مقام ادبی والای سیداحمد پیشاوری نخست از طریق مجله آینده پی بردم.
۶. چنان که در مجله «آینده» فهرست نام نویسندگان و فهرست مطالب، گرایش به کمال داشت و این روش سرمشق دیگران شد.
۷. درس ادبیات مختصری در برنامه مدرسه علوم سیاسی آن زمان مندرج بود. (گفتار ادبی اول، تهران سال ۱۳۵۳).
۸. گمان دارم دکتر افشار در تجدید چاپ این شعر اندکی در آن دست برده، در زمانی که با ادب فارسی آشنایی تخصصی بیشتر یافته بود، اما من شعر را همان‌گونه که در جوانی از دلش برخاسته بود خوش‌تر می‌پسندم.

۹. در زمان جوانی ما در شهرهای غیر ساحلی ایران نارنج کم بود. اعیان و تجار در خانه‌های خود نارنجستان داشتند که در زمستان با چادر آن را می‌پوشانیدند. نارنج برای کسی فرستادن تحفه بود. (نوشته دکتر افشار).
۱۰. دانشجوی دبیرستان و دانشگاه اگر استعداد هنری داشته باشد و آثار سنتی ادب فارسی را خوب بخواند، می‌تواند زبان به سخن بگشاید، اگر چیزی برای گفتن داشته باشد، با این وصف همه می‌دانیم که تأمل و خاموشی و تفکر، جوان مستعد را پخته‌تر می‌کند.
۱۱. نگارنده در کتاب «نگاهی به شاهنامه» صحفحاتی را به بحث درباره این دو بیت منوچهری و توصیف شب تیره فردوسی اختصاص داده است.
۱۲. در آن زمان افشار در سالهای آغازین دهه چهارم زندگانی و ملک‌الشعراى بهار در سالهای پایانی همان دهه بود. اکنون آن هر دو از جهان رفته‌اند. یکی معلمی نکوکار و فرهنگ‌پروری بزرگوار شد و دیگری قصیده‌سرای سر بر افراشته در عرصه ادب فارسی.
۱۳. وقتی وزیر امور خارجه انگلیس و همچنین مدیر کل یونسکو در ایران ضمن سخنرانی چند کلمه به فارسی گفتند که: بنی آدم اعضای یک پیکرند، آشوبی از ذوق و شادمانی و غرور ملی در میان شنوندگان و رسانه‌ها ایجاد کردند که همه کاستی‌های اداری و رسالت ایشان را در رابطه با ایران ناپدید کرد.
۱۴. برخی از فرهنگیان کشور همسایه ما با محتوای «افغان‌نامه» همداستان نیستند و آن را نپسندیده‌اند. البته نظرات سیاسی و تاریخی نمی‌توانند همه‌پذیر باشند.